

آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی



سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

خرداد ماه ۱۳۵۵

شماره سوم ، سال دوم

باید بساط



دیکتاتوری خونین

را برچید

رژیم شاه با کشتاری که فقط در يك ماه گذشته کرد ، حتی رکورد آدم-کشی های خود را نیز شکست و دست تبهکارانی چون فرانکو و پینوشه را از پشت بست .

روزی نیست که گزارش کشتار مردم ایران بدست رژیم شاه بگوش جهانیان نرسد . چند هفته پیش جنایتکاران حرفه ای ساواک ۱۰ میهن پرست جوان را در نزدیکی فرودگاه مهرآباد در يك خانه به آتش بستند .

دوشیزه نسترن آل آقا در تهران مورد حمله ناجوانمردانه عمده قتل شاه قرار گرفت و در اثر تازنجکی که منفجر کردند ، يك دختر بچه و هفت رهگذر از پای درآمدند .

کشتار کارگران ساختمانی در خیابان امیرآباد تهران نیز صفحه ننگین دیگری است که بر کارنامه سیاه پهلوی افزوده شد .

قتل ناظم يك، پستان قزوین و بستگانش نیز موجب تشدید نفرت مردم از رژیم شاه شد. * مثله کردن فرزندان سیزده ساله حجت الاسلام ثقفی در اصفهان و سپس بقتل رسانیدن او و سرک فجیع حجت الاسلام شمس آبادی دو نمونه دیگر از سياهکاریهای دست پروردگان شاه است.

این درنده خوئی شاه چه علتی دارد؟

چرا شاه کمر به قتل عام مردم بسته و وحشیانه به دانشجو، کارگر، روحانی، روشنفکر می تازد و خون می ریزد؟

عواقب شوم سیاست ایران بر باد ده رژیم دیکتاتوری شاه در همه گستره ها زندگی و بدرجات متفاوت گریبانگیر همه مردم شده است.

سیاست اقتصادی رژیم که راه غارت ثروتهای ملی ما را برای امپریالیستها باز کرده و بازار کشور را یکسره عرصه تاخت و تاز تاراجگرانه آنها و سرمایه داران وابسته داخلی ساخته، موجب بیکاری، تورم، گرانى، کمیابى و نایابى مواد ضرورى و اولیه زندگى شده است. تمام اقشار و طبقات زحمتکش از این وضع رنج میبرند.

سیاست خارجی رژیم که در نقش زاندارم امپریالیسم در خلیج فارس، مسابقه تسلیحاتی تجاوز به عمان و سرکوب جنبش های آزادیبخش در منطقه خشم مردم را برانگیخته زیرا بار مادی این سیاست ضد خلقی را باید زحمتکشان کشور بدوش بکشند و سربازان و افسران باید بهای این سیاست امپریالیستی را بقیمت جان خود بپردازند.

سیاست فرهنگی رژیم که در مدرسه را بروی اکثریت کودکان وطن ما بسته و هزاران جوان را پشت در دانشگاه های انتظاری بی امید نشاند، سیاستی که بجای ایجاد مدرسه و دانشگاه برای آنها سرباز خانه و زندان میسازد راهی جز ظغیان برای جوانان و روشنفکران باز نمیگذارد.

و بالاخره سیاست اختناق رژیم که کشور را به زندانی بزرگ تبدیل ساخته و سایه شوم سازمان تروریستی امنیت را بر تمام شئون زندگی اجتماعی مسلط ساخته همه و همه موجب گشته اند که مردم در برابر حکومت استبدادی شاه قسرار گیرند.

پیکارهای اعتصابی و تشکل کارگران در دوران اخیر گسترش یافته است. فقط در ماه اردیبهشت می هزار کارگر از ۲۶ کارخانه با تشکل و مقاومت شایسته تحمین دست باعتصاب زدند.

جوانان و دانشجویان و روشنفکران جهت ایجاد فضای آزاد برای اندیشه و بیان و دموکراتیزه کردن تحصیل و فرهنگ و علیه استبداد خونریز به پیکار برخاسته اند.

مردم مسیبن ما وارد مرحله تازه ای از تاریخ پیکار ضد دیکتاتوری خود شده اند و برای سرنگون ساختن رژیم شاه همت استوار ساخته اند.

متحد شویم و برای سرنگونی رژیم استبدادی شاه
مبارزه کنیم!

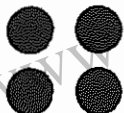
سخنی با دوستان

بنا به تصمیم دبیرخانه خارجی سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات ایران از این پس اخبار فعالیتهای واحدهای اودیسی در شهرها و کشورهای مختلف در نشریه خبری مستقلی منتشر خواهد شد. ساین دلیل از همین شماره این اخبار است که بعلاوه وسعت روزافزون آنها صفحات زیادی از آرمان را بخود تخصیص میداد و دیگر در ماهنامه آرمان انعکاس نخواهد یافت.

میگوشیم تا از این امکان مناسب برای انعکاس بیشتر نبرد بلنده خلقهای ایران ونیز طرح بیشتر مسائل ومعضلات جوانان و دانشجویان در داخل و خارج از کشور استفاده کنیم. امیدواریم چون گذشته، متکی به همکاری ویاری شما، به انجام وظایفی که جنبش خلق در برابر ما قرار داده است موفق گردیم.

پیوند و پیکار در جاده آرامگاه

کارگران کارخانه چیت، سازی تهران از صبح چهارم اردیبهشت دست به يك اعتصاب گسترده زدند. کارگران خواستار اضافه حقوق بودند و به اجرای طرح طبقه بندی مشاغل که قرار است در کارخانه پیاده شود اعتراض داشتند آنها میگفتند اجرای این طرح عملاً سودی به حالشان ندارد، زیرا حقوقی که اکنون دریافت میدارند فوق العاده کم است و طرح مذکور که براساس حقوق فعلی کارگران تنظیم شده عملاً حقوق ها را به سطحی نمیرسد که کارگران بتوانند به زندگی عادی در شرایط صعود روزافزون و سرسام آور نرخ ها ادامه دهند. کارگران در اعتراض خود عنوان کردند که قرار بود از اول فروردین ماه حقوق ما ترمیم شود، ولی ظاهراً این مسئله فراموش شده است. مسئولان کارخانه سال قبل بدنبال مدتها اعتراض کارگران چنین قولی را داده بودند، اما بدان عمل نکردند.



کارخانه در محاصره

تا قبل از شنبه ۱۱ اردیبهشت کارگران در محوطه کارخانه جمع میشدند و یاسخت دستگاه ها می نشستند ولی کار نمیکردند، اما از این تاریخ به بعد ما موران شهبانی با مسلسل و تفنگ کارخانه را محاصره کرده و اجازه خروج از کارخانه را به کارگران ندادند. این کارخانه بیش از ۱۵۰۰ کارگر زن و مرد دارد که در سه شیفت کار میکنند. کارخانه چیت، سازی تهران در اوایل جا ده آرامگاه قرار دارد. تا دو سال قبل میزان دستمزدهای روزانه کارگران از ۱۵ تا ۲۰ تومان بیشتر نبود و کارگران این کارخانه در شرایط بسیار دشواری زندگی میکردند. همسر یکی از کارگران کارخانه میگفت: در روزهای اول اعتصاب به دستور کارفرما عده ای از مهندسين و کارمندان پشت دستگاههای بافندگی قرار گرفتند تا اعتصاب را بشکنند، ولی این عمل با اعتراض شدید کارگران روبرو شد و تعدادی از مهندسين اعتصاب شکن از کارگران کتک خوردند و مجبور شدند محیط کار را ترک کنند. کارخانه چیت، سازی تهران یکی از کارخانه

های قدیمی ایران است. بعد از ظهر روز ۱۴ اردیبهشت ماه پلیس تدارک حمله به کارخانه چیت سازی را دید. بیش از ۱۰۰ نفر از افراد پلیس ضد اغتشاش در مقابل کارخانه و در پیاده رو خیابان آرامگاه موضع گرفته بودند و اطراف کارخانه را پلیس محاصره کرده بود. پلیس در پیاده رو پشت دیوار کارخانه در حالیکه پشت به خیابان کرده و رو به ساختمان کارخانه ایستاده بود کوچکترین حرکت کارگران را در ساختمان کنترل میکرد. کارگران در گروههای ۴ تا ۵ نفری پشت پنجره های آهنی جمع شده بودند و برای نشان دادن اعتصاب مقداری از نخ های کارخانه را پشت پنجره ها آویزان کرده بودند.

پلیس پیاده رو را قرق کرد

پلیس سراسر پیاده رو پشت ساختمان کارخانه را قرق کرده بود تا هیچ عابری از کنار پنجره ساختمان عبور نکند و احیانا با کارگران صحبت ننماید تا از موقعیت آنها و اخبار مربوط به اعتصاب و آنچه که در داخل کارخانه میگذشت با خبر شود. اما هر سرنشین اتومبیل که از خیابان آرامگاه عبور میکرد وقتی چشمش به پلیس می افتاد و به پنجره ها نگاه میکرد همه چیز دستگیرش میشد. در روز های اول اعتصاب پلیس برای آنکه اخبار مربوط به اعتصاب به خارج از کارخانه راه نیابد اجازه خروج به کارگران نداد، اما این عمل با واکنش شدید تری از طرف کارگران روبرو شد و آنها دست به اعتصاب غذا زدند. پلیس در این مدت تنها باین دلیل که خیابان آرامگاه در محل کاملاً شلوغ و پررفت و آمد قرار دارد و هر عابری خواه نا خواه آنها می بیند باین کارخانه حمله نکرده بود تا بلکه با خشونت در داخل کارخانه و قطع ارتباط آنها با خارج از کارخانه به اعتصاب خاتمه دهد.

دانشجویان رسیدند

ما به چشم خود دیدیم که سرنشینان بسیاری از اتومبیلها در حالیکه با سرعت از خیابان آرامگاه میگذشتند برای کارگران دست تکان میدادند. بسیاری از دانشجویان خود را به آن محل رسانده و به آنها مختلف همدردی خود را به کارگران نشان دادند. پاسبانهای ضد اغتشاش در حالیکه با ماسک و باتون بلند رو به پنجره های کارخانه ایستاده بودند با کارگران گفتگو میکردند، اما افسران این ارتباط را مدام قطع میکردند و به پاسبانها دستور میدادند تا با

کارگران صحبت نکنند .

این گفتگو و احساس همبستگی بین پاسبانها و کارگران اعتصابی کارخانه به حدی بود که گاهی سیکار هم به کارگران میدادند . خانواده بسیاری از کارگران که از غیبت آنها نگران شده بودند خود را به خیابان آرامگاه رسانده بودند ، اما پلیس از نزدیک شدن آنها به کارخانه جلوگیری میکرد . آنها این کار را با استقبال از خطر دستگیری به جان میخریدند .



غذائی که به پدر نرسید

ما بچشم خود پسر بچه ۱۲-۱۳ ساله ای را دیدیم که برای رساندن غذا به پدر یا برادرش از صف پاسبانها فرار کرد ، اما چند قدم دورتر پلیس او را دستگیر کرد و با دستمال سورمه ای رنگی که در آن غذا بود به داخل یکی از نمازگاه ها ی پلیس که جلو کارخانه متوقف بود برد . در مقابل کارخانه سه کمانکارد پلیس ایستاده بود که در داخل همه آنها پلیس نشسته بود و در یکی از آنها دستگاههای بوسیم مستقر شده بودند و کسانی را که دستگیر میکردند در آن بازجویی کرده و احتمالاً به کمیته میردند . علیرغم تمام تلاش پلیس برای پنهان نگذاشتن اعتصاب اغلب کاسبها و کسانی که در خیابان ساکن بودند از ماجرا اطلاع داشتند . در صف اتوبوس از چند نفر جریان ایستادن پلیس در ابتدای خیابان آرامگاه را پرسیدم و اینکه مگر قرار است مقامی به آرامگاه رضاشاه برود ، همه با اعتراض گفتند مقام چیست آقا ، کارگرهای بیچاره از زور گرسنگی اعتصاب کرده اند . همه میدانستند چند روز از اعتصاب گذشته است و باز همه میدانستند که کارگران سه روز است از کارخانه خارج نشده اند و همه گرسنه اند . نیمه شب سه شنبه که دیگر خیابانها خلوت شده بود و کسی شاهد فاجعه نبود پلیس داخل کارخانه شد تا کارگران را از محوطه کارخانه بیرون کند و به ماجرا خاتمه دهد ، زیرا بیش از این امکان نداشت روزها اعتصاب را پنهان نگاهدارند .



و خسونها "ریخت بر دیوار هر کسوجه"

از حوادثی که در کارخانه روی داد اطلاع درستی در دست نیست ، ولی کسبه اطراف و عایرانی که از دور شاهد ماجرا بودند می گفتند : بالاخره ریختند توی

کارخانه و افتادند به جان کارگران بیچاره. عده زیادی از کارگرها که یزور از کارخانه بیرون ریخته شده بودند همان شبانه به طرف خیابانهای شمال شهر راه افتادند ، اما شلیک کلوله های پلیس امانشان نداد و در حالیکه جمعی از آنها غرقه به خون بودند به طرف جنوب شهر بازگشتند . در این حمله وحشیانه ده کارگر شهید شدند ، دهها نفر به شدت مجروح گردیدند و عده بسیار زیادی بازداشت شدند . پس از آن ده کارخانه را بستند و تا تاریخ ۵۵/۳/۴ کارخانه تعطیل بوده و پلیس مسلح بر در آن پاس میداده .

کارگران بسیاری از کارخانه های خیابان ری و جاده شاه عبدالعظیم برای اعتراض به این عمل پلیس و اعلام همبستگی و همدردی با کارگران کارخانه چیت - سازی دست از کار کشیدند . در تمام خیابانهای که این کارخانه ها در آنها قرار دارند تا چند روز کمانکارد های پلیس مستقر شدند ، از جمله چند روزی کارخانه های سیمان و سیلو و چیت ری و چند کارخانه دیگر بعنوان اعتراض به رفتار پلیس در نبردشان با برادران کارگر خود در اعتصاب بودند .

فعالیت بیشتر از همه به سوی کارگران کارخانه های شهرها متوجه است . روسیال دمکراسی روسیه نه باید نیروهای خرد را پخش کند بلکه باید برای فعالیت در میان پرولتاریای صنعتی که برای جذب اندیشه های سوسیال دمکراتیک بیش از همه آبادگی دارد و از نظر فکری و سیاسی بیش از همه رشد کرده و از نظر تعداد و تمرکز خود در برائت سیاسی بزرگ کشور بیش از همه اهمیت دارد ، متمرکز سازد . بدین جهت ایجاد سازمان انقلابی استوار در میان کارگران کارخانه های شهرها نخستین وظیفه مبرم سوسیال دمکراسی و ولیفه ایست که غافل شدن از آن در حال حاضر ببنهایت اابخردانه است .

لنین

"وظایف سوسیال دمکراتهای روسیه"

صفحه ۸ ترجمه محمد پور هرمان ، از انتشارات

حزب توده ایران سال ۱۳۵۴

شاهرود ،

شاهد پرخاش و خشم

در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۵ کارگران معدن زغال سنگ "تذرو" واقع در بیسن دامغان و شاهرود که برای کارخانه ذوب آهن اصفهان زغال تهیه میکنند بعنوان اعتراض به قطع اضافه کار و اینکه کارفرما نسیخو است اضافه کار عقب افتاده آنها را پرداخت کند ، دست از کار کشیدند . کارگران که در سال گذشته نیز چندبار اعتصاب کرده و هر بار سرکوب شده بودند ، این بار با در نظر گرفتن تجربه های گذشته با نقشه و پیش بینی قبلی دست به کار شدند . ابتدا کارگران تونل اصلی استخراج زغال سنگ بعنوان اعتراض دست از کار کشیدند و چون کارفرما توجهی به خواسته آنها نکرد ، سپس کارگران دیگر قسمتها نیز به کارگران اعتصابی پیوستند و بعنوان حمایت از آنها استخراج زغال را تعطیل کردند . تعداد کارگران اعتصابی بیش از دو هزار نفر بود و کارگران با قطع برق و خلع سلاح کردن پاسگاههایی که در محوطه کارخانه برای سرکوب کارگران وجود دارد و توسط ساواک و ژاندارمری و پلیس اداره میشوند مبادرت به اعتصاب کردند . در جریان قطع برق و خلع سلاح کردن پاسگاههای داخل کارخانه چندتن از مهندسین کارخانه که سرسپرده کارفرما هستند ، دخالت کردند و سعی داشتند کارگران را از این کار باز دارند ، ولی کارگران که با قطع اضافه کار و نپرداختن اضافه کار عقب افتاده شدیداً زیر فشار زندگی قرار دارند و گرسنگی آنها را سخت بخشم آورده ، با این مهندسین برخورد پیدا کردند و نگذاشتند آنها مانع اجرای نقشه تنظیمی شوند . اگر کارگران این پاسگاهها را خلع سلاح نکرده بودند ، امکان اینکه کارفرما مانند گذشته از آنها برای سرکوب اعتصاب یاری بخواهد زیاد بود . بدنیال خلع سلاح پاسگاهها ، قطع برق و فلج شدن کار کارخانه ، کار اداری منطقه تذرو تعطیل شد ، زیرا با قطع برق سیستم ارتباطی منطقه نیز قطع شده بود . یکی از دلایل بزرگ کارگران برای قطع برق این بود که کارفرما نتواند از ژاندارمری کمک بخواهد و ضمناً گوشه ای از عکس العمل کارگران را نیز احساس کرده باشند . کارگران که سخت خشمگین بودند به هیچکس جز همکاران خود اعتماد نداشتند و نمیگذاشتند کسی وارد محوطه کارخانه شود یا با آنها تماس

مستقیم بگیرد ، زیرا از آن بیم داشتند که سران اعتصاب شناخته شوند .
 مهندسین سرسپرده و تعدادی از تکنیسین ها که متمایل به کارفرما بودند ، در جریان اعتصاب فرار کردند و کارگران مهندسین را که سرسپرده کارفرماست کتک زدند چون کارگران را زیر فشار گذاشته بود تا دست از اعتصاب بکشند .
 همین مهندس در ماجرای قطع اضافه کار کارگران نقش درجه اول داشت است .

کارگران جان پناه گرفتند

در جریان اعتصاب آنچنان که گزارش رسیده است ، کارگران موفق شدند مانع از خروج تعدادی از افراد نزدیک به کارفرما و خود کارفرما از محوطه کارخانه شوند تا تکلیف آنها روشن گردد و ضمناً ژاندارمری و پلیس به دلیل وجود آنها در کارخانه نتوانند به طرف کارگران تیراندازی کنند . در جریان اعتصاب یک هلیکوپتر از دامغان به کارخانه رفت تا نمایندگان و افراد نزدیک به کارفرما و خود کارفرما را از محاصره کارگران نجات دهد ، ولی این احتمال زیاد است که مأموران ژاندارمری که از طریق زمین راه به کارخانه نداشتند خود را با هلیکوپتر به داخل کارخانه رساندند .

اعتصاب کارگران چند روز طول کشید و در این مدت ارتباط کارگران با محوطه خارج از کارخانه کاملاً قطع بود . کارگران نه تنها خود از کارخانه خارج نمیشدند بلکه به کسی نیز اجازه ورود به محوطه کارخانه را نمیدادند . کارگران قبلاً پیش‌بینی‌های لازم را در این مورد کرده بودند و بهمین دلیل مقدار زیادی غذا و لوازم مورد احتیاج خود را چند روز قبل از آغاز اعتصاب بتدریج به کارخانه منتقل کرده بودند . گزارش‌های رسیده همچنین حاکی است که به مجرد آنکه خبر اعتصاب پخش شد از طرف ژاندارمری دامغان دو کامیون سرباز و ژاندارم به منطقه اعزام شد و کارخانه به محاصره آنها درآمد . این مأموران بآن جهت بود که در محوطه بین دامغان و شاهرود و سمنان تعداد نسبتاً زیادی معدن زغال سنگ وجود دارد که هزاران کارگر با شرایط سخت و دشوار و با شکم گرسنه در آنها کار میکنند و کوچکترین عکس‌العمل یکی از کارخانه‌ها باعث شور و شوق در دیگر کارخانه‌ها میشود . "بزرگترین کارخانه‌های این منطقه کاجره و کماندوست است ."

سرانجام پس از چند روزه کارفرما مجبور شد که خواسته های کارکران را بپذیرد. اما بدنبال پذیرش خواسته های کارکران و پایان اعتصاب ۵۰ نفر از کارکران کارخانه شیانه در خانه هایشان توسط ساواک و ژاندارمری دستگیر شدند که از سرنوشت آنها هنوز اطلاعی در دست نیست. اعتصاب روز ۱۹/۳/۵۵ تمام شد و از این تاریخ تا کنون از سرنوشت کارکران دستگیر شده اطلاعی نداریم. نکته می شود ۵۰ نفری که دستگیر شده اند از کسانی هستند که در سالهای بسیار دور فعالیت های حزبی داشته اند و بهمین دلیل ساواک و ژاندارمری آنها را بانی و مجری اصلی اعتصاب شناخته است.

صدها تن از کارکران کارخانه سیمان آبیگ در نیمه خرداد ماه دست به اعتصاب گسترده ای زدند. نظیر اکثریت نزدیک با تفاق اعتصابات و اعتراضات گونه گون کارگری، انگیزه اصلی و اساسی این اعتصاب کمبود دستمزد کارگران و تقاضاهای مالی بود. رانندگان کارخانه آبیگ که تعدادشان قابل ملاحظه است، با آغاز اعتصاب ماشین های خود را در کنار جاده قزوین پارک کردند و بدنبال کار خود رفتند. دیگر کارگران نیز عملاً کارخانه را بدون نیروی کار گذاشتند و فلج کردند. تا هنگامیکه این گزارش تهیه می شود، مذاکراتی بین کارگران و کارفرما برای بازگشت اعتصاب کنندگان به سرکارشان در جریان است. کارخانه آبیگ از بزرگترین کارخانه های سیمان کشور و در جاده قزوین واقع است.

اعتصاب های فزاینده و متوالی کارکران پیکار جوی ایران نشان می دهد که تمام یاده سراف های رژیم مبنی بر غیر طبقاتی بودن جامعه ایران در واقع گزافی بیش نیست و نیز نشان می دهد که نیرومندترین و متمرکزترین نیروی تحول طلب جامعه ما در خواب نیست و میرزند.

پیوند جنبش جوانان و دانشجویان را

با جنبش کارگران و دهقانان تحکیم بخشیم!

تنبهی روی نشسته به

قیرو

در خیابان امیرآباد تهران، خیابان بوعلی، در نیمه شب اول خرداد جاری حادثه تکان دهنده ای رخ داد که اهالی محل را بشدت متاثر کرد و خشم مردم را علیه وحشیگریهای بی حد و مرز ساواک برانگیخت. در نیمه شب، ماموران شهربانی و ساواک ناگهان به خیابان بوعلی ریختند و خیابان را محاصره کردند. گویا آنها در جستجوی يك خانه امن چریکی بودند. از سر و صدای آنها بسیاری از اهالی محل بیدار شدند. در ساختمان ناتمامی در این خیابان عده ای از کارگران ساختمان خوابیده بودند که بر اثر سرو صداهای بی موقع بیدار شدند. یکی از عماله ها برای آگاهی از علت شلوغی ناگهانی برخاست و به سوی خیابان خم شد. ماموران بمحض دیدن او دسته جمعی به طرفش شلیک کردند. کارگر حیرت زده که علت این هجوم مسلحانه را نمیدانست در خون خود غوطه ور شد. رفقای دیگر او وحشت زده به پناهنش شتافتند و در حالیکه بشدت زاری میکردند و از وحشت فریاد می کشیدند، ساواکی ها با مسلسل آنها را احاطه کردند و به خیال اینکه این جمع بهم ریخته چریک اند که در صد فرار میباشند، از هر سو به روی آنها آتش گشودند. هشتاد کارگر عماله در این یورش شبانه کشته شدند. آنها حتی نمیدانستند برای چه میمیرند. چهره های رنج دیده آنها، چشمان وحشت زده و حیران شان هنوز دچار گیجی و ناباوری بود. ماموران تازه پی به اشتباه خود بردند اما دیگر کار از کار گذشته بود. آن قصابها برای پوشاندن جنایت وحشتناک خود با نهایت خونسردی اجساد قربانیان را با خود بردند. هر يك از اهالی محل که برای اطلاع از ماجرا وارد خیابان میشد یا از پنجره خانه خود سرش را بیرون میاورد با تهدید اسلحه جلادان روبرو میگشت و وحشت زده به درون خانه پناه میبرد.

اتومبیل یکی از سرنشینان محل بر اثر رگبار مسلسل مثل آبکش شد. این جنایت با همه پرده پوشی ساواک از پرده بیرون افتاد و توفانی از خشم در دل شنونده ها و شاهدان حادثه آفرید.

روز بین‌المللی کودک

در سال ۱۹۴۹ از طرف فدراسیون بین‌المللی زنان دموکرات و روز اول ژوئن (۱۱ خرداد) روز بین‌المللی دفاع از کودکان اعلام شد. از ۱۹۵۰ باینطرف روز اول ژوئن، برای بسیج افکار عمومی جهانیان در راه دفاع از کودکان در قبال خطر جنگ در راه حفظ تندرستی کودکان و تأمین آموزش و پرورش دموکراتیک آنان، هر سال در بسیاری از کشورهای جهان مراسمی برگزار میشود.

هیچ پدر و مادری نمی‌خواهد کودک خود را در معرض خطر ببیند. هیچ پدر و مادری نمی‌خواهد جگر گوشه خود را فدای سودجویی دیگران سازد. هر پدر و مادری به خوشبختی فرزندش علاقه مند است. اما برای اینکه بتوان خطر را از کودکان دور ساخت و خوشبختی آنها را تأمین کرد، باید جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم بشناسیم و دشمن را از دوست تمیز دهیم و با دشمن به مبارزه برخیزیم، با دوست متحد شویم و بدینوسیله راه خطر را سد کنیم.

کودکان امروز دختران و پسران فردا، زنان و مردان پس فردا هستند. لذا تنها با پرورش صحیح جسمی و روحی کودکان میتوان به جامعه سالم فردا دست یافت. حال ببینیم در این باره وضع در کشور ما چگونه است؟ از بهداشت شروع کنیم؛ علیرغم تبلیغات پر جنجال رژیم، وضع در این زمینه بقدری خراب است که حتی روزنامه‌های سانسور شده نیز نمیتوانند سکوت کنند.

مثلاً روزنامه اطلاعات (۱۶ اسفند ۱۳۵۴) می‌نویسد:

"در کشور ما از ده هزار پزشک موجود، ۵ هزار نفر در تهران متمرکزند و ۳۵۰۰ پزشک در سایر شهرها و متاسفانه در سطح گسترده روستایی که اکثریت جمعیت کشور را دربر دارند، بیش از ۵۰۰ پزشک در خدمت مردم نیست و تعدادی از درمانگاههای روستایی که از جهت وسایل کار مجهز و آماده اند، غالباً بی‌پزشک می‌مانند."

از توسعه بیمه‌های درمانی و بهداشت رایگان دم می‌زنند، ولی روزنامه کیهان (۱۴ آبان ماه ۱۳۵۴) می‌نویسد:

"سابقاً اگر بیماری احتیاج به عیادت در منزل داشت، این مسئله با پرداخت ۱۰۰ تومان حل می‌شد، اما با کاهش نرخ خدمات درمانی این مبلغ به ۲۰۰ تومان افزایش یافته است. اینجاست که بیمار حاضر است مقدم عزرائیل را گرامی‌تر بشمارد"

۰۰۰۰۰ از آنجا که پر کردن دندان و معالجه لثه جزو زیبایی محسوب میشود و بیمار میبایست این مخارج را خودش متحمل شود.

در ایران امروز جمعیت کودکان ۵ از زایش تا سه سالگی ۵ از ۴ میلیون تجاوز نمیکند و این رقم سال بسال بیشتر می شود. ولی تعداد مهد های کودک و مراکز نگهداری کودکان در سراسر کشور باندازه ای ناچیز است که اساساً قابل ذکر نیست. طبق نوشته روزنامه رستاخیز (۲۱ بهمن ۱۳۵۴):

"در سال ۱۳۵۵ فقط ۲۷۲۰ محل به ظرفیت مهد های کودک و در حدود ۶۰۰ نفر به ظرفیت مراکز نگهداری کودکان بی سرپرست افزوده خواهد شد."
ناچیز بودن این ارقام نمودار بی توجهی رژیم به کودک و مادران زحمتکش است. کودکانی که در ایران وضع بهتری ندارند.

بر اساس آمار سالنامه آماری مرکز آمار ایران، در سراسر کشور در سال تحصیلی ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ۶۸۱ کودکستان وجود داشته است، که در حدود ۸۸ هزار کودک پذیرفته بودند. کودکانیکه در سن کودکستان هستند، در سراسر ایران نزدیک به ۴ میلیون نفر است. اگر آمار روزنامه اطلاعات (۱۴ فروردین ۱۳۵۵) را صحیح بدانیم، از هزار کودک در سن کودکستانی فقط ۲۲ نفر به کودکستان میروند. و پر واضح است که در تهران و شهرهای بزرگ، کودکانها تنها به کودکان خانواده های مرفه اختصاص دارد.

وضع آموزش و پرورش کودکان در ایران اسف انگیز است. فرزندان قشرهای وسیعی از زحمتکشان از کسب حداقل معلومات هم محرومند.
روزنامه کیهان (۲۸ بهمن ۱۳۵۴) از قول مدیر کل آموزش و پرورش کرمان مینویسد: "بیش از پنج هزار از مجموع ۵۸۹۳ روستاهای استان کرمان فاقد معلم می باشند."
وضع روستاهای کرمان، استثنائی نیست. در روستاهای سراسر ایران نیز وضع به همین منوال است.

(اطلاعات ۱۵ آذر ۱۳۵۴) می نویسد: "مدرسه ابوریحان قزوینی با اینکه سه ماه از سال میگذرد هنوز معلم ندارد."
خیال مردم اهواز از این نظر کاملاً راحت است، چرا که در این شهر کتاب درسی مطلقاً وجود ندارد! (اطلاعات ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۴)

شاگردان بعضی از مدارس تبریز در سه نوبت در روز درس می خوانند. یک عده از ۸ تا ۱۲، عده ای از ۱۲ تا ۴ بعد از ظهر و یک عده هم از ۸ تا ۱ بعد از ظهر. کلاسها با ۸۰ تا ۹۰ نفر دانش آموز تشکیل می شود. (اطلاعات ۴ آذر ۱۳۵۴)
در تهران وضع مدارس در بخش های کارگر نشین شهر بسیار خراب و نابسامان است. مدارس خوب شهر چهار نوبتی و پنج نوبتی هستند، یعنی دانش آموزان

اعت تا یکساعت و نیم در مدرسه درس می خوانند. (اطلاعات ۱۵ آذر ۱۳۵۴) چه آموزش و پرورش تهران را با کمبود معلم روبرو کرده، توزیع نامتناسب آموزگاران در نقاط مختلف پایتخت است، چه در مدارس شمال شهر نه تنها کمبود معلم مطرح نیست، بلکه زیادی معلم نیز جلب توجه می کند. (کیهان ۲۶ شهریور ۱۳۵۴) تهران با بیش از ۴ میلیون سکنه نزدیک به ۴۰ هزار معلم در سطوح مختلف دارد. در مقابل، تمام شهرهای دیگر کشور با اندکی کمتر از ۳۰ میلیون جمعیت در حدود ۱۱۰ هزار معلم تناسبات ساده ریاضی نشان می دهد که حتی برای همسنگ شدن کل کشور با پایتخت، و نه دست یافتن به استاندارد بین المللی، ۲۰۰ هزار معلم در شهرستانها کم داریم. (کیهان ۳ تیر ۱۳۵۴)

طبق آماري که در روزنامه اطلاعات (۱۴ فروردین ۱۳۵۵) منتشر شده است در مجموعه دبستانهای کشور و مدارس راهنمایی ۵ میلیون ۲۷۰ هزار دانش آموز به تحصیل اشتغال داشتند. با این حساب در حدود ۳ میلیون نفر از کودکان به مدرسه نمی روند.

گردانندگان رژیم از آموزش رایگان دم میزنند و واقعیات روشن ادعاهای رژیم را تکذیب میکند. روزنامه کیهان (۳ شهریور ۱۳۵۴) می نویسد: "شهریه مدارس امسال وضع نابسامان گنج کننده تری از سال پیش دارد ۰۰۰ حد - اقل شهریه ۳۰۰ و ۵۰۰ تومان و حداکثر ۲۰۰۰ تومان است. دانش آموزان مدرسه را از روی نرخ شهریه انتخاب می کنند نه از روی رشته تحصیلی و دور و نزدیکی مدرسه. این وضع کمی آموزش و پرورش است، از لحاظ کیفی، یعنی محتوی آموزش و پرورش، در یک رژیم ضد دموکراتیک و ضد ملی نمی تواند محتوی ضد دموکراتیک نباشد. در رژیم که وزراء و وکلا و همه کارگزاران چاکر و بنده شاهاند، آموزش و پرورش فقط می تواند چاکر بپروراند."

کودکان ایران نه تنها از لحاظ فقدان بهداشت رنج می برند، نه تنها از اثر کمبود وسایل تخصصی و وجود معایب جدی در سیستم آموزش و پرورش از کسب دانش و تاملین آینده روشن محرومند، بلکه در سنین کودکی برخلاف قانون بشدت مورد استثمار قرار میگیرند و نشکفته پزمرده می شوند.

روزنامه اطلاعات (۲۰ آبان ماه ۱۳۴۷) نوشته بود:

"در بین کارگران قالیباف اصفهان، بیشتر کودکان دختر و پسر هستند که با سن و سال کم پنجه های ظریف خود را در دام تاروپود نخ و کوك اسیر می کنند و با مزدها ناچیز اثر گرانبهای بوجود می آورند. این کارگران خردسال اکثراً از سن ۶ سالگی بکار قالیبافی کشانده می شوند." همین روزنامه در شماره ۵ دیماه می نویسد:

در کاشان وضعیت بعضی کارخانه های قالیبافی بقدری رقت انگیز است که حقیقتاً شخص طاقت دیدن این منظره را ندارد. محله های دستگاه قالیبافی غالباً بشکل آغل و طویله است و زیرزمین فاقد نور و روشنایی، که یک طرف گوسفند و الاغ بسته شده و طرف دیگر چند دستگاه قالیبافی نصب گردیده. اطفال خردسال، دختران معصوم با قیافه نحیف و رنجور که آثار مرگ از آنها هویدا است در پشت دستگاهها نشسته و با انگشتهای نازک و نحیف خود مشغول کارند. ۰۰۰ این اطفال از سفیده صبح در این سردابها حاضر شده تا تاریکی شب متصل یک جا نشسته و کار می کنند. موقع ظهر هم با نان خالی، با مختصر غذائی در پشت همان دستگاه سد جوع می کنند و وقتی هوا تاریک شد مرخص می شوند. چه می گیرند؟ سه عباسی و هفتصد دینار! آیا از سال ۴۷ باین طرف هیئت حاکمه برای جلوگیری از استثمار بیرحمانه کودکان اقدامی کرده است؟ پاسخ منفی است. طبق نوشته روزنامه اطلاعات (۱۸ آذر ۵۴):

"در یکی از جلسات انجمن شهرستان مشهد گفته شد که کارگاههای قالیبافی کودکان را از تحصیل باز می دارد. بعضی از پدران و مادران وقتی دیدند بچه را نمی شود به قالیبافی گذاشت، آنها را به چغندر کاری فرستادند، چغندر کاران که دیدند کارگر ارزان قیمت فایده بیشتری برایشان دارد، از کار این کودکان استقبال کردند." چنین است وضع کودکان تیره روز ایران.

هیئت حاکمه ایران و در رأس آن شاه، که ثروت ملی ما را به غارت اپرالیستها می سپارد، برای حفظ تاج و تخت پوسیده خود میلیاردها دلار به مصرف خرید اسلحه میسراند، دسته دسته جوانان را به قتلگاه می فرستد، صدها خانواده را بی سرپرست و هزاران کودک را یتیم می کند، در اندیشه بهداشت و تندرستی کودکان و فراهم کردن شیر خوارگاه و کودکستان، معلم و مدرسه برای آنان نمی تواند باشد.

مادران و پدران برای حفظ تندرستی کودکان و تامین سعادت و بهروزی آنان راهی جز اتحاد و مبارزه ندارند. هر گاهی که آنها در راه برانداختن رژیم استبدادی محمد رضا شاه بردارند گامی است که در راه تامین آینده تابناک کودکان برمی دارند.

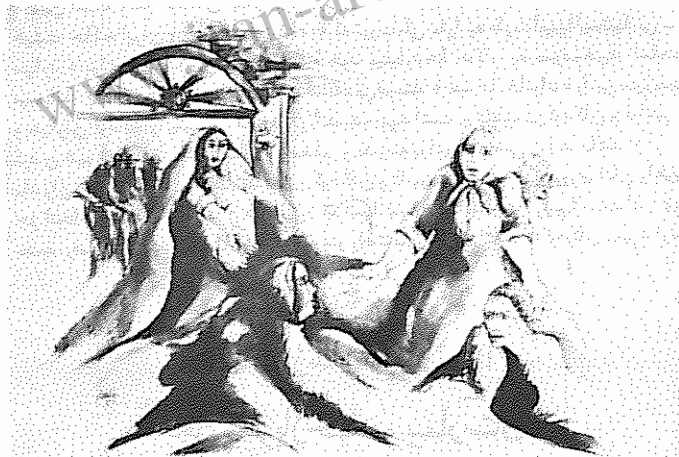
بجای زندان، مدرسه!

بجای سربازخانه، بیمارستان!

داستان داستان

روند تاریخ برای نسل ما دورانی دردناک ولی بسیار پر هیجان و آکنده از پیکار با رُمغان آورده است . در ورای تمام تجزیه و تحلیل‌های عقلانی این زندگی پیکار طلب ، ثبت و ضبط جنبه های احساسی و مشاهدات فردی نیز بنویسه خود ارزشی بسیار دارد . تاکید اینکه خواندن داستانها ، مشاهدات و زندگی نامه ها در تهذیب و تهییج نسل پابعرصه گذارنده تا چه حد اهمیت دارد سخنی است بتکرار و دیگر غیر لازم .

ما از فرد فرد شما خواهش داریم ماجراهائی را از نبرد دلاورانه خلقهای ما علیه استبداد سیاه پهلوی دیده یا شنیده اید ، بهر زبان و شیوه ادبی که میتوانید برای ما بفرستید . چه بسا خود شاهد یا وارد در ماجراهائی بوده اید که از نظر اهمیت شاید فقط در حاشیه کار قرار داشته اند ولی اینها هم بنویسه خود برای ثبت در تاریخ اجتماعی و سیاسی ما قطعاً جا و موقعیت خود را دارند .



بشکنی اقلیم است افر
 تیگی از خدمت محمودیان
 افرشته

درویشیان دیند شاه

علی اشرف درویشیان ، معلم ساده ده و جوانی است با ذهنی روشن و نگاهی تیز و دلی پر از عشق به مردم بی پناه و محروم کشورش و به همین جهات مورد خشم حکومت دیکتاتور و ضد خلقی ایران .

او دیده ها و شنیده های خویش را از زندگی فلاکت بار اکثریت مردم روستاها و کشورها برشته تحریر درآورده و تلاش او تصویر واقعیت تلخ و رقت بار زندگی توده های مردم در ایران است ، آنهایی که نه از تغذیه ، نه بهداشت و نه فرهنگی شایسته یک انسان آزاد برخوردارند .

او شیوه درست مبارزه را می نمایاند ، به آنها که مشت اندوه بر چانه گداشته و به فکر فرورفته اند ، هشدار می دهد که لحظه نشستن و آه برآوردن نیست باید در میان توده ها رسوخ کرد و با واقعیت زندگی آنها آشنا شد و به همراه خودشان راه رهائی را یافت . روی سخن او بویژه با روشنفکرانی بی تحرک است که فقط به فکر کردن بسنده می کنند ، کسانی که یا شجاعت آمدن به میدان را ندارند و یا ضرورت آنرا درک نکرده اند .

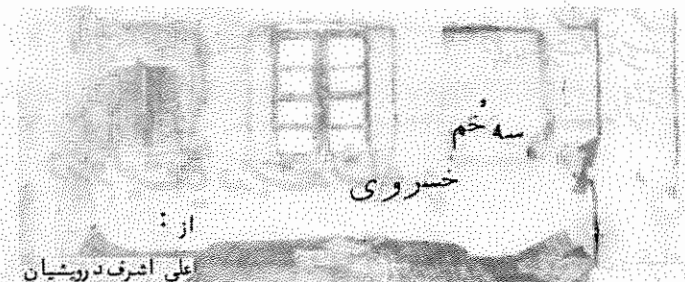
او امروز در بند رژیم شاه است . زیرا آنطور که م ۱۰ به آذین در کتاب مهمان این آقاییان می گوید :

”راه دو بیش نیست : یا مزدور و ریزه خوار قدرت بودن ، فراغت بی - شمرش را به زیبایی ها آراستن ، حق را در پایش قربانی کردن ، و یا در کنار مردم بودن ، “ ”

علی اشرف درویشیان راه خلق را برگزید و شاه هم او را به یازده سال زندان محکوم کرد .

متحد شویم و برای آزادی زندانیان سیاسی

پیکار کنیم !



صدای سه خیم خوردن در چوبی پوسیده سه تلافی را که روی دیدار
کاهلی بسته بودند براند • قارقارمان خانه را پرنسرد •
روی برفهای کوشه حیاط نشستند و سه پیر مرد که بهت زده برشته
از اتاق بیرون میآمد • زل زدند •

پیرمرد کلاه پشمی چرکش را تا روی ابرو ها پایین آورد • توی دست هایش ها کرد •
در را محکم بست • دست ها را در جیب فرو برد •
وسط کوچه را کوهی از برف گرفته بود • با شتاب کنار دیوار شروع کرد به دویدن •
روی یخ ها لیز خورد • شانه اش به دیوار گرفت • تکه گلی از دیوار روی سرو شانعاش
افتاد •

خانه ها تا چانه در برف های کوچه فرورفته بودند • تك و توك بچه ها در حالی
که اشک در چشم هایشان حلقه زده بود و پوست صورتشان سوزن - سوزن می شد به
مدرسه می رفتند •

پیرمرد از در دکان زغال فروشی که گذشت با خود گفت : "اگر دیشب پول داشتم
••• درشکه ای که از خیابان می گذشت نزدیک بود با او برخورد کند • درشکه
چی پیر آن بالا کز کرده بود و به اسب ها فحش می داد • یخ زیر پای اسب ها می -
شکست • اسب ها بی حال پیش می رفتند • ستون هایی از بخار از بینی شان بیرون
می زد •

به بالای شهر رسیده بود • خیابان شلوغ تر بود • چندتا بچه میان پیاده رو روی
یخ هایی که لیزش کرده بودند • سر می خوردند • پیرمرد از کنارشان که می گذشت
یکی از بچه ها به زمین افتاد • پیرمرد خم شد و زیر بغل بچه را گرفت • گرمی زیر بغل
بچه در انگشتانش دوید • نگاهی به چکمه های براق و کلاه تشنگ او انداخت •

کودک با چشم هوش به پیرمرد نگاه می‌کرد و گفت: "مرسی آقا".
 پیرمرد رویش را برگرداند و به راه افتاد. اشک در چشم هایش حلقه زده بود.
 قدم هایش را تند کرد. به بالای شهر که رسید مستقیم به سوی باغ بزرگی که پاسبانی
 جنوش پاس می‌داد رفت.

تکیاهاش بیخ زده بود. لب هایش را به سختی جمع می‌کرد. قلبش فشرده می‌شد.
 گلویی از بغض باد کرده بود. می‌خواست سرش را به تنه‌های آهنی دور باغ بکوبد.
 با خودش زمزمه کرد: "سخته، خیلی سخته، اما تحمل می‌کنم، صبر کوچک خدا
 چهار ساله. یک مرتبه باید تکانشان بدهم، تکانشان سخت، که سکه بکنند. بی‌ناموس
 ها."

خواست داخل باغ شود، ولی پاسبان نگذاشت. پیرمرد بیخ گوش پاسبان چیزها
 می‌گفت و به ساختمان وسط باغ اشاره کرد. پاسبان او را به طرف پاسبان پیری که
 کنار در ورودی پاس میداد، برد و ماجرا را با او در میان گذاشت. پاسبان بیسر
 چشم‌ها را مالید. دست پیرمرد را گرفت و داخل سالن شدند. به سالن که وارد
 شدند، گرما ریخت به جان پیرمرد. پاسبان به او اشاره کرد که کناری بایستد و خودش
 داخل یکی از اتاق‌ها شد. اندکی بعد بیرون آمد و پیرمرد را با خود به داخل برد.
 توی اتاق، پشت میزی از چوب گردو که رویش را شیشه گذاشته بودند، یک نفر با
 لباس مرتب و صورت گویشتالود و کراوات سبک سفید، نشست. پاسبان پاها را محکم
 به هم کوبید و خبردار ایستاد. مرد کراوات سفید، سرش را از روی کاغذی که می
 خواند برداشت. رو کرد به پیرمرد و پرسید: "ها، چه خبره، کسی دیگر نبود به کار
 شما رسیدگی بکنه؟! "

پیرمرد با دست‌پاچی جواب داد: "نه قربان، با خود سرکار عالی عرضی داشت
 به جز شما به کسی اطمینان ندارم."

— چطور؟! چه می‌خواهی؟! "

پیرمرد نگاهی دزدکی به اطراف انداخت. به میز نزدیک تر شد. کش به پرچم
 کوچک روی میز گرفت. پرچم افتاد. پاسبان با عجله پرچم را برداشت. فوت کرد و
 سر جاییش گذاشت.

مرد کراوات سفید در حالی که خودش را عقب می‌کشید، گفت: "حرفت را بزن،
 دیگر چرا این قدر نزدیک می‌شوی؟"

— قربان، توی... خانه من، سه تا خم‌خسروی پیدا شده. آری، آری قربان،
 به حضرت عباس، به آن قاب عکس بالای سرتان، دروغ نمی‌گم قربان.

و خندید. خنده اش تلخ و زورکی بود.

— دروغ نگفته باشی پیرمرد، خانه ات کجاست؟

— سرتپه، قربان. حضرت عالی تشریف بیارین. حتماً با چشم‌های مبارک‌تسا
 خما را می‌بینی.

خمها را می بینین .

کراوات سفید به چند نفر تلقین زد . سرخی مطبوعی به چهره اش دیده بود . بلند شد . پالتوش را با پالتوش را با حرکتی که سعی میکرد ملایم باشد ، پوشید . اما نتوانست از قری که در کمرش بود جلوگیری کند . پیرمرد همه اینها را می دید و به دست هایش ها می کرد . به راه افتادند . چند نفر دیگر هم آمدند . سوار اتومبیل مشکی کنار خیابان شدند و حرکت کردند . اتومبیل مشکی ، کنار یکی از خیابان های پایین شهر ایستاد . مردم با تعجب به اتومبیل و سرنشینانش نگاه می کردند . تا آن وقت در آنجا ، نه چنان اشخاصی دیده بودند و نه چنان اتومبیلی .

راننده پیاده شد . در را باز کرد . مرد کراوات سفید و همراهانش با پیرمرد پیاده شدند . مرد کراوات سفید کلاه دوره دارش را پایین کشید . دیگران در حالی که گردنشان را در یقه پالتو فرو برده بودند ، به راه افتادند . تنها پیرمرد بود که از سرما به خود می لرزید . مثل گوسفندی که اواخر پاییز پشمش را چیده باشند . بخار آب روی سبیلش زنگوله بسته بود . در چهره اش وحشت با غم عمیق قاطی شده بود . اما آنچه در عمق شیارهای چهره اش نشسته بود ، خشم بود . به کوچهای که خانه پیرمرد در آن بود رسیدند . خروس پیری بیهوده ، بر زمین تک می زد .

پیرمرد در را باز کرد . کنار کشید تا داخل شوند . میان حیاط کوهی از سرف درست شده بود . دیوارها تا نصفه خسیخته بودند . کنار دیوار اثر کلاغ ها مانده بود . خانه دوتا اتاق داشت که سقف یکی از آنها پایین آمده بود . اتاق دیگر یک در و یک پنجره داشت . پنجره لبش را محکم روی هم فشرده بود . مثل مردی که خشکش زده باشد . روی لبه پایین شیشه ها اثری از جریان باران های گذشته مانده بود . مانند بچه ها که اثر اشک روی گونه هایشان می ماند .

پیرمرد با شتاب خودش را جلو انداخت . داخل شدند . کراوات سفید به یکی از همراهانش دستور داد که برای نوشتن صورت جلسه آماده باشد . مردی که کیف سیاهی زیر بغلش بود ، خبردار ایستاد و گفت : " چشم قربان ، دستور بفرمایید . " و کیفش را باز کرد .

وسط اتاق یک کرسی که رویش را لحاف کهنه چرکینی می پوشاند ، عزادار نشسته بود . زمین سرد سرد بود . دور کرسی چندتا گونی افتاده بود . میان طاقچه اتاق یک چراغ بادی انگلیسی دود زده با یک عروسک گلی و چندتا تشیله دیده می شد . مرد کراوات سفید با تعجب از پیرمرد پرسید : " خب ، کجاست ؟ اینجا چرا معطل میکنی ؟ " پیرمرد ناگهان به طرف کرسی دوید . لحاف را بالا زد و با خشم فریاد کشید : " اینها قربان ، همه اینها ، سه خم خسروی ، خوب ببینین چه کیودن ، آری ، قربان ، همه ، قربان . "

مرد کراوات سفید و دیگران سرشان را نزدیک بردند • چشم کسی که به تاریکی عادت کرد ، ناگهان مرد کراوات سفید یکه خورد • چشم هایش باز شد • گیسوی طلایی دخترکی روی زمین در خاک های چاله کرسی ریخته بود •
 زیر کرسی دو پسر و یک دختر ، دست در گردن یکدیگر ، از سرما خشک شده بودند •
 صورت های کبود کوچکشان رو به سقف افتاده بود • شاید منتظر چیزی بودند •
 های های خشم آلود پیرمرد از حیاط به گوش می رسید • دیوانه وار فریاد می زد :
 " مگر برای طلا به خانه های ما بیاین ، مگر برای خم خسروی • "

بهمن ۴۳

۱- محله های در کرمانشاه • ۲- تپه •



بزرگ و ستمی کسی نعمتی بچنگ آید
 دیگر کسی آید و بی ستمی و زنج بردارد
 سندی

هنر مندان

ایتالیا جشنواره تخت جمشید را تحریم کردند

روزنامه اونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا در شماره اول ژوئن ۱۹۷۶ خود بیانیه گروهی از موسیقیدانان ایتالیایی را درج کرده است که به یاری مردم ایران در برداشتن علیه فاشیسم پهلوی برخاسته اند .
در این بیانیه از شخصیت‌های فرهنگی ایتالیا دعوت شده است تا درستیوال تخت جمشید شرکت نکنند ، گروهی از موسیقیدانان دموکرات ایتالیا در این بیانیه خواستار آن گشته اند تا از مردم ایران که تحت مسم و حیانه شاه قرار دارند ، عمیقاً پشتیبانی بعمل آید .

این بیانیه که با مضاء معروفترین موسیقیدانان ایتالیا رسیده بر این واقعیت که هزاران ایرانی بخاطر آزادیخواهی ، تکجه و زندانی و صدها نفر تیرباران شده اند تکبیه میکند . بیانیه ضمن اشاره به نقش "خرده امپریالیستی" شاه ، اعلام میدارد که این رژیم به عنوان گوناگون سعی دارد هم افکار عمومی جهان را بسوی خود جلب کند و هم در محافل فرهنگی پرده بر جنایات خود بکشد . معروف است که شاه با همکاری ملکه فرح هر ساله یک فستیوال موسیقی در تخت جمشید برگزار میکند و از نامی‌ترین شخصیت‌های تئاتر و موسیقی برای شرکت در آن دعوت میکند . منفرد ساختن و افشاء کردن این نوع اقدامات ظاهراً سخاوتمندانانه هنری که هدف واقعی اش پوشاندن واقعیت زندگی مردم ایران و شرایط دشوار آنست و در حقیقت ، موجب بی اعتبار شدن ارزشها ، آزادی و هنر میگردد فوریت پیدا میکند .

ما موسیقیدانان دموکرات از تمام شخصیت‌های فرهنگی بخصوص ، شخصیت‌های جهان تئاتر ، نمایش و موسیقی دعوت میکنیم تا در این فستیوال و هیچیک از برنامه های مشابه آن ، شرکت نکنند و نشان دهند که حاضر شرکت در بازی یک سلطنت خونین نیستند .
حتی یک چنین گام ساده ای میتواند کمکی به میهن پرستان ایران که برای آزادی پیکار میکنند محسوب گردد .

Claudio Abbado, Davide Anzaghì, Silvano Bussotti, Franco Evangelisti, Vittorio Fellegara, Giacomo Manzoni, Luigi Nono, Luigi Pestalozza, Maurizio Polini, Quartetto Italia

اظهاره

کنفرانس انتخاباتی " حزب چپ کمونیستها " درباره ایران

۱۲ و ۱۳ ژوئن ۱۹۷۶

در ایران رژیم سفاکي نجات زهیری شاه حکومت می کند . زندگی هزاران زندانی سیاسی - میانی در زندانهای ایران تباه می شود ، شکنجه های خون منجس می گردند و - و سرانده اعدایشان می کشند . جرم آنها اینستکه برای مردم ایران خدای تاز - دسوکراسی و حقوق انسانی هستند .

دولت سرزند که بواجب بازارکاسی خوبی با این رژیم سفاک برقرار ساختند تاکنون - درباره تبهکاریهای - ه علیه مردم ایران سکوت کرده است .
کنفرانس سالانه " حزب چپ کمونیستهای - وئند خواستار آنستکه :
۱- دولت سوفا تبهکاریهای رژیم ایران را علیه مردم ایران محکوم کند .

۲- سسوند برای فرستادن کمیسیونی مرکب از حقوقدانان و پزشکان برای بازدید از وضع زندانیان سیاسی مساعدت کند .



سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

به

سازمان جوانان حزب کمونیست ایتالیا

شادشیر

رفقای گرامی !

بدینوسیله موفقیت شما را در انتخابات ایتالیا تبریک می گوئیم .
مردم ایتالیا با رای خود نشان دادند که بدون حزب کمونیست ، راهی برای خروج از بحران کنونی وجود ندارد .

اعتبار روز افزون شما در میان مردم دلیل درستی برنامه کار شماست .
ما موفقیت شما را موفقیت همه نیروهای ترقی خواه می دانیم .

دبیرخانه اودیسی

کوبای انقلابی به پیش

و ایران شاهنشاهی به پس می‌رود

در آوریل ۱۹۶۱ هنگامیکه "سی. آی. ۱۰" طی توطئه‌ای، فرودگاههای کوبا را زیر آتش بمباران گرفته بود و سربازان مزدور در خلیج خوکها پیاده میشدند، یکصد هزار جوان و دهها هزار آموزگار در روستاهای کوبا در کار پیکار با بیسوادی بودند.

سلاح اینها در این پیکار "کتاب الفبا" و چراغ باد بود، میرفتند تا هم بیاموزند و هم خود بیشتر یاد بگیرند. این دو وسیله همچنان بعنوان نشانه ادامه یک اتحاد اساسی در یک نبرد پرتوان آموزشی که همه مردم را در بر گرفته و اراده آنها را برای تغییر سیستم اجتماعی و آزاد ساختن کامل خود پابرجا ساخته، تا به امروز باقی مانده است.

ساختمانهای وسیع و گسترده‌ای که سابقاً "رژیم باتیستا" از آنها برای سربازخانه استفاده میکرد، اکنون مرکز آموزش برای آموزگاران است و "شهر آزادی" بنام گرفته است.

در سیستم آموزشی باتیستا "برای ۶۰۰ هزار کودک هیچ مدرسه‌ی وجود نداشت" و ده هزار آموزگار بیکار بودند و فساد بر دستگاه آموزشی حکمفرما بود. تنها در ظرف یکسال کوشش تعداد بیسوادان کوبا از همه کشورهای آمریکا لاتین کمتر شد. آمریکا لاتین هنوز دارای ۴۰ میلیون نفر بیسواد و ۸ میلیون کودک ۷-۱۲ ساله است که به هیچ مدرسه‌ای راه نمی‌یابند.

مدارسی که ظرف چند سال در کوبای انقلابی ساخته شده از آنچه که حکومت سابق طی ۵۰ سال ساخت، بیشتر است.

در حال حاضر ۸۲/۸٪ از مردم کوبا تا ۱۶ سالگی به مدرسه می‌روند و عملی کردن آموزش نه ساله همگانی جزو اهداف فعلی است.

آنچه در این رستاخیز آموزش اهمیت ویژه دارد آنستکه آموزش در کوبای انقلابی برخلاف دوران استعمار منحصر به یک قشر فوقانی مجزا از خلق و خارج از زندگی

کارگری و دارای احساساتی ضد مردمی که خود را مافوق همه می پنداشتند نیست .
 در ابتدا کودکان از مزارع در چند شیفت یا نوبت به مدرسه می رفتند . پس از آن
 تدریجا "مدارس روستائی" بوجود آمد . اینک صدها مدرسه از این نوع ساخته و
 این روش بعنوان شیوه اساسی آموزش شناخته شده است . قریب ۵۰۰ کودک ۵
 روز در هفته در این مدارس زندگی میکنند . کودکان نیمی از روز را در مدرسه
 هستند و نیمه دیگر روز را در مزرعه می بوسعت ۱۲۰۰ جریب بکار میگیرند .
 دانش آموزان مخارج ساختمان اغلب این مدارس را با فروش محصولات کشاورزی
 که خود تولید میکنند طی چند سال مستهلك میسازند .

در کوبا میگویند : "تنها طبقه ممتاز ما کودکان هستند" .

نگامیکه کودکی بیمار و به بیمارستان منتقل میگردد مادر کودک نیز در تمام
 مدت بیماری فرزندش در بیمارستان میماند . دلیل اینکار آنستکه بتوانند به مادران
 بهداشت و مواظبت از کودک را در محیطی مجهز و در رابطه مستقیم با کودک
 به مادر بیاموزند ، زیرا در این زمینه هنوز کمبودها و جهالت های زیادی هست .
 کمکهای بی شائبه اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی ، چه در
 زمینه سیاسی و چه در عرصه اقتصادی برای کوبای انقلابی اهمیت فراوان داشته است .
 مردم کوبا براین نکته خوب واقفند و با چهره های گشاده و خاطری خرسند آنرا می
 ستایند و نیش زبانهای امپریالیستها و عمالشان از قبیل آنکه "کوبا مستعمره شوروی"
 است کوبائی ها را بخنده میاندازد ، زیرا معتقدند که امپریالیسم و عمالش میکوشند تا
 با این "طعننه" ها بر روی خشم و ترس خود از پیروزی خلق کوبا که به سرکست
 کوشش عظیم و کاری طاقت فرسا بدست آمده است سرپوش بسگد آرند و آنرا پنهان کنند
 با مقایسه مبارزه با بیسواد ی در کوبای انقلابی و ایران شاهشاهی فقط بعنوان
 یک نمونه ، به تفاوت اثر بخشی و بازده کار یک حکومت خلقی و یک حکومت ضد خلقی
 بهتری میبریم .

از سال ۱۳۴۱ که سال پیکار جهانی با بیسوادی بود و کنگره مربوطه نیز در تبریز
 تشکیل شد و دولت ایران نیز خود را علمدار آن معرفی کرد و حتی بودجه یک روز
 ارتش را نیز برای پیکار با بیسوادی در اختیار سازمان ملل متحد گذاشت ، بیش
 از ده سال گذشت و پس از آمارگیری مجدد معلوم شد به نسبت رشد جمعیت
 کشور نه تنها از تعداد بیسوادان کاسته نشده بلکه یک بیلیون نفر هم بر آن افزوده
 گشته است ! ! هم اکنون هم طبق آمار غیر قابل اعتماد دولتی از ۸ بیلیون و صد
 و پنجاه و چهار هزار کودک و جوانی که باید در کلاسهای اول تا پنجم دوره اول
 آموزش عمومی باشند تنها سیصد و بیست و هشت هزار نفر توانسته اند با مدرسه

بگذارند (مجاه جوانان مهرماه ۱۳۵۴) - میتوان صفحات زیادی را با نوشتن این نوع ارقام و آمار پر کرد ولی ما به ذکر همین دو نمونه بسنده میکنیم و معتقدیم این مشکل اجتماعی کودکان و جوانان ایران نیز چون دیگر مشکلات مملکتی فقط بدست يك حکومت حافظ منافع خلق می تواند حل گردد .
از جمله باین دلیل است که باید ^{برای} سرنگونی رژیم ضد فرهنگی و جهل پرست محمد - رضاهای متحدا پیکار کرد .

ای خالق نای خجسته
کز یمن تکوب سسخ
از خواب و خاک فرارسته

پسر سوی خمون خورشید میکشید
از ما سلام
پیکارتان بسکام
هر روزتان غفر
از بهر ما نوید

با هر کرم بمب کزان زاد سوتان لرزید
دل های ما ز خشم بخود بیچید
با هر نمیم فتح که بر پرچم شهابوزید
لب های ما ز شور و شغاف خندید
با هر دستمکری که سقط کردید
يك خرده بیشتر ستمگر ما مسرد
هر گناخ خلق که در شهزتان بنا کردید
سنکی برای سنگر ما گردید
ما رهروان راه شما ایسم

امروز تیره ما
دیروز تار شماست
اما چو روزگار شما
قدردای فتح و رهائی پذیره ما است
در کارنامه پیکار و جهادتان
خبراندیم شادمانه سر این پند شایگان :
یساران سعادت انسان سراب نیست
راه حصول آن به جز از انقلاب نیست

سعادت

انسان

سراب

زیبایی

هورا، آنگولا

باز يك دژ ديگر استعمار درهم فرو ريخت .
روز ۲۴ بهمن ۱۳۵۴ خ. رکزاريها اطلاع دادند كه نيروهاي ضد انقلابي
افانال آ و اونيتا پس از شكست فتنه خانه سلاح گذاشتند و از عرصه تاريخ
گورشان را كم كردند .

ما ايرانيان نيز در شادي اين پيروزي با خلق آنگولا و ساوران بين المللي آن
صميمانه شركت داريم . بويژه اينكه اين پيروزي ديدگاه هاي تازه اي عرضه ميكد كه
براي خلق هاي هنوز در بند ديگر مسايه اميدواري و تشديد پيكار ضد استعماري و
آزاد يخواهانه است .

خلقى
اين نبرد و اين پيروزي بويژه براي رزمندگان خلق ايران عليه امپرياليسم و رژيم ضد
محمد رضا شاهي درس هاي آموزنده اي در بر داشت :

۱ - اتحاد شوروي بسموازا ت كمك هاي بيد ريغ مادي و معنوي و زنتا اعتبار سياسي و اخلا
خود را در خدمت پيكار داد خواهانه نيرو هاي نجات بخش آنگولا قرارداد و

يك کشور کوچک تازه آزاد شده - كويي انقلاسي - پرهاترين سرمايه
خود را يعني نيروي سريازان جوانش را در اختيار جنبش آزادي بخش گذاشت

۲ - امپرياليسم با تمام تلاش هاي مزورانه و قلدر مابانه و حيطه مانور خود را بسوي
تنگ ترازان ديد كه بتواند نمونه ويتنام را از نو تكرر كند .

۳ - دولت عا ئي كه در " جهان سوم " نيرو هاي بينابيني را تشكيل ميدهند زود تر
از پيش به اردوگاه دمكراسي و سوسياليسم تاسي و از آن تبعيت ميكنند .

۴ - سفار ائي بين المللي بيش از بيش مشخص ميشود . دارودسته مائوتسه تونگ
دروراي لان زدن هاي " انقلابي " نقاب از سرشت ارتجاعاي و همدستي خود

با امپرياليسم برميدارد .
۵ - قلت (نه فقدان !) كمك امپرياليسم به نيروهاي ضد انقلاب باعث ميشود كه اين
" نيروها " در برابر انقلاب خلق مثل برف زير آفتاب آب ميشوند .

۶ - فاصله پيروزيهاي انقلابي (ويت نام ، كالمبوج ، لائوس ، آنگولا) مرتب كم ميشود
يعني روند تحولات آزادي بخش در مقياس جهاني سخت شتابنده شده است .

۷ - در جمع بندي مراتب فوق ميتوان چنين معلوم كرد كه تناسب قوا در سطح جهاني
به سود نيروهاي آزاد يخواه و سوسياليسم تغيير محسوسي كرد " بروي غلظت " .

افتاده است .
سيالستي

۸ - در مقايسه با آنگولا ، كه وفاداران مشي دوستي و همكاري با كشورهاي سو
و نيروهاي مترقي و دمكرات جهان را در پيش گرفت ، به پيروزي رسيد ، سايد

وضع کتورهائی نظیر مصر را در نظر گرفت ، که بعلم سیاست ماچ و بوسه با کینینجر ، توسط سادات بسردرگی و مالاً خیانت به خلق منجر شده است .

- رزم آورد آنگولا برای ما ایرانیان مایه نهایت خوشوقتی و امیدوار است .
 - آنگولا بما نشان میدهد که چگونه باید صادقانه ، روشن بینانه ، پیگیرانه رزمید و دست و دشمن را چگونه باید از یکدیگر تمیز داد .
 - همانگونه که نمونه سادات هم نشان داد چگونه مرد رندی به اسفناکی منجر میشود .
- و اینک نگاهی دقیق تر به نقش چین و

سُرغای رینخته

گفتیم که صف آرایی بین المللی بیش از پیش مشخص می شود و دار و دسته ضد انقلابی مائو نیز با سیاستی که نسبت به نبرد خلقهای دریند در پیش گرفته روز بروز خود را رسواتر می سازد و آفتاب تند حقیقت ، آن " سرخ" آبی" که بچهره مالیده بودند میزداید و چهره "زرد" آنان را بیش از پیش هویدا می سازد .

روز ۲۳ ژوئن مطابق با ۴ خرداد ۱۳۵۵ تقاضای جمهوری خلق آنگولا بعنوان یک کشور مستقل ، برای عضویت در سازمان ملل متحد ، در شورای امنیت مطرح گردید .

از ۱۵ کشور عضو شورای امنیت ۱۳ کشور (یعنی حتی کشورهای غربی عضو شورا) به تقاضای آنگولا رای موافق دادند .

نماینده دولت مائوئیستی چین چه کرد ؟

نماینده مائو در این رای گیری شرکت نکرد !

چرا ؟

چون بزعم مائوتسه دن و همدستانش آنگولا ، استقلال نیافته است !

نماینده آمریکا چه کرد ؟

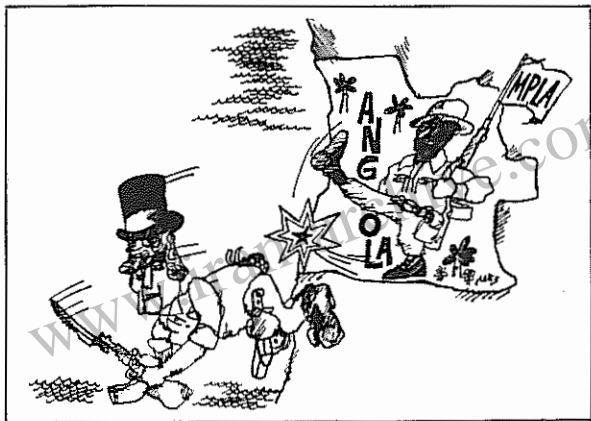
نماینده آمریکا با استفاده از حق وتوی خود مانع عضویت جمهوری خلق آنگولا در سازمان ملل متحد شد .

بچه دلیل ؟

چون در آنگولا سربازان خارجی (منظور سربازان کوبای انقلابی است - آرمن) حضور دارند. عبارت روشن‌تر یعنی آنگولا استقلال نیافته است.

آیا اینست سیاست انقلابی و پشتیبانی از خفقانها در نبرد با امپریالیسم؟

گذشت زمان و مسخ تجربه نشان داد آنها که روزی با پرچم دفاع از کشورهای جهان سوم و کلمات پرطمطراق و هارت و پورت های "انقلابی" به میدان آمدند در حقیقت، دست در دست امپریالیسم علیه استقلال این کشورها کارشکنی می‌کنند.



کمک‌های رسیده

۹۸ مارك

كوبير ۱۵۰ فرانك

" دوست شما " ۵۰ مارك

نسيم ۱۰۰ شيلينگ

به دفاع از جبهه آزادیبخش خلق فلسطین برخیزیم

هدف امپریالیسم جهانی و اسرائیل تجاوزگر از حمله به مصر و سوریه در سال ۱۹۶۷، آنچنان که موشه دایان در آنروزها اعلام کرد، سرنگون ساختن رژیم های مصر و سوریه بود. با وجود شکست سختی که این دو کشور و اردن در جنگ شش روزه خوردند، معاهده اسرائیلی ها به هدف خود دست نیافتند.

خلق های عرب، خمیسگین از شکست مفتضحانه و بی لیاقتی سران حکومت خود به اعتراض برخاستند.

فلسطینی ها که از سال ۱۹۵۵ علیه اسرائیل وارد عمل شده بودند، از آن پس امکان رشد سریع یافتند و در واقع به عامل نجات اعراب تبدیل شدند. هر روز بیشتر مورد پشتیبانی خلق های عرب واقع گشت و به خطری برای خود رژیم های عربی، که دیگر تا حدی از زیر بار شکست قند راست کرده بودند، تبدیل شد.

در مصر و لیبی اعضا "F A T H و P F L P" را بیرون کردند، زیرا آنها "کمونیست" بودند، در عراق اعضا "F A T H" را دستگیر کردند، زیرا آنها در سوریه با "فاشیست های بعثی همکاری میکنند" و بالاخره در اردن که ۸۰۰ هزار آواره فلسطینی زندگی میکردند، از همه گروه های دیگر نیرومندتر بود، در اینجا هم فلسطینی ها مورد حمله وحشیانه رژیم اردن هاشمی قرار گرفتند و هزاران کودک، زن و مرد فلسطینی به قتل رسیدند. حکومت های دیگر عرب خونسردانه به این صحنه آدمکشسی نگریستند و از جمله ارتش عراق ۱۵ هزار سرباز خود را از اردن فراخواند و ارتش سوریه به فرماندهی وزیر دفاع وقت و رئیس سپهر فعلی حافظ اسد به دخالت خود در وقایع اردن پایان داد. سازمانهای فلسطینی چهاره ای نداشتند که به لبنان عقب نشینی کنند و به کمک کشورهای سوسیالیستی و نیروهای مترقی عرب و غیر عرب به تجدید سازمان نیروهای خود دست زنند. اقتدار حاکم بسیاری از کشورهای عربی از طرفی قادر نبودند بطور علنی علیه خواستهای بحق خلق های عرب فلسطینی در صحنه جهانی جبهه گیری کنند.

و از طرفی دیگر نمی خواستند در راهی که فلسطینی ها قدم گذاشته اند حرکت کنند و بدنبال آنها بروند. از اینرو آنها یک سیاست دورویی در پیش گرفتند باین شکل که در ظاهر به دفاع از خواستهای "برادران عرب فلسطینی" میپردازند و در عمل دایره امکانات و میدان فعالیت PLO را تنگ میکنند. پس از موفقیت در جنگ ۱۹۷۳ بعضی از سران عرب تصور کردند میتوانند سیاست دورویی را کنار بگذارند و حداقل به سرکوب نظامی PLO بپردازند. هیکل، سردبیر الاعراب اعلام کرد که فلسطینی ها اکنون که ارتش های کشورهای عربی آماده شده اند باید تا یک جنگ پارتیزانی خود را کنار بگذارند، این حرف معنی دیگری جز از بین بردن نیروهای مساح فلسطینی نداشت.

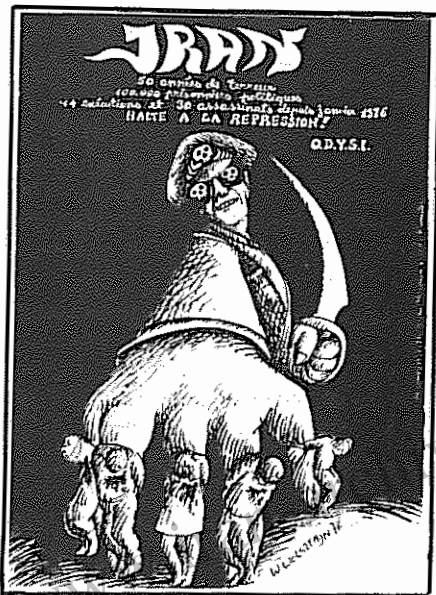
دوستان واشنگتن با شعار "برای جنگ به مسکو و برای صلح به واشنگتن احتیاج داریم" به اجرای سیاست "گام به گام" کی سینجر پرداختند و موجب بازگشت امپریالیسم امریکا به منطقه شدند.

به نظر می آید که یک جبهه متشرف مشترک در حال تکوین است. PLO اعلام کرد که حتی حاضر است با شرکت اردن در این جبهه نیز موافقت کند، بشرط آنکه سازمانهای PLO در اردن آزاد باشند. رهبری سوریه با چنین وضعی موافق نبود و شروع به ایجاد مشکلات در کار PLO کرد.

در سال ۱۹۷۵ که فالانزیست های لبنانی جنگ داخلی لبنان را علیه فلسطینی ها و نیروهای چپ لبنان آغاز کردند، تضاد بین سوریه و PLO تشدید شد. درست مانند روزهای قبل از "سپتامبر سیاه" در اردن، در لبنان هم از یاسر عرفات خواسته میشد که "از دخالت در امور داخلی لبنان خردداری کند". اما PLO تصمیم گرفت بطور فعال با نیروهای چپ لبنان همکاری کند.

سوریه در ابتدا مخالف تضعیف نیروهای راست در لبنان نبود اما اکنون که پیروزی نیروهای چپ در افق دیده میشود و این پیروزی خواب "سوریه بزرگ" را از بین میبرد، حتی سوریه اسند هم نمیتواند این امر را تحمل کند و به تجاوز به لبنان و در واقع به PLO میپردازد.

لبنه سوریه که نیروهای چپ گرا در آن نیرومند هستند نمی تواند مدت زیادی به طرفداری از نیروهای راست لبنان بپردازد، لذا این خطر وجود دارد که تجاوز به لبنان موجب سرنگونی رژیم سوریه و در نتیجه تقویت نیروهای راست گرای عربی گردد.



جوانان و دانشجویان
دمکرات ایران در بلژیک
بمناسبت ۲۱ اردیبهشت
روز زندانیان سیاسی
ایران فعالیتهای درخور
ستایشی کردند و از جمله
این پلاکات را که ولشتین

W. Wolsztajn

کارنگاتور است معروف
بلژیکی برای همبستگی با
زندانیان سیاسی ایران
تهیه کرده بود مابوسست
بدیوارهای شهرهای
بلژیک نصب کردند •

آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی

شماره بانکی

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

آدرس پستی

G. Sebich

Kreissparkasse Recklinghausen

Fil. Dorsten-Holsterhausen

Girokonto 1656974

Gustav Sobich

Friedenau 3

4270 Dorsten 3

West-Germany

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic Youth and Students of Iran

Price: 0,50 DM or its equivalent in all other countries